

# نزار قبانی

## و شعر معاصر عرب

جهاد فاضل  
ترجمة الهام حميد\*

### ■ شعر معاصر ما درگیر چه نوع بحرانی است؟

شعر عربی گرفتار بحران بی‌اعتمادی مردم است؛ چرا که خود را از طبقه ۹۹ قصیده قدیمی پرت کرده و هنوز میان آسمان هفتم و زمین معلق است؛ خود را از لبه بالکن کهنش رها کرده، اما بالکن دیگری ندیده است که خود را به آن بیاویزد. با تمام این وقایع، مردمی که پایین هستند، بر این دیوانه فرودآمده از ستاره ناشناخته، که به زبانی ناشناخته سخن می‌گوید، می‌خندند، سوت می‌زنند و متلک می‌پراندند. من علیه جنون و دیوانگان نیستم؛ ولی علیه پرش از پنجره‌های تاریخ، بدون چتر نجات هستم. هیچ‌کس نمی‌تواند شاعری را مجبور به اقامت اجباری در اتاقی به طول و عرض یک متر کند و کسی از شاعر انتظار ندارد که درون میله‌های قصیده، عمودی زندانی شود و «ردای فرزذق» را بر دوش کند و در خیابان «قصر حمرا» قدم بزند؛ ولی از شاعر انتظار داریم در صنعت شعر حتی‌المقدور با ما هم‌رای باشد و از او می‌خواهیم که دوست و شریک ما باشد و سخنگوی رسمی شادی‌ها و غم‌هایمان. از او انتظار داریم در صحبت با ما منطقی باشد؛ همان طور که هنگام گوش دادن به او منطقی هستیم. انتظار داریم که حضورش، زبانش و سبکش دموکرات باشد. شاعری که دیکتاتوری و ترور زبان را در پیش می‌گیرد، آینده‌ای ندارد. از شاعر نوگرا می‌خواهیم که طبیعی باشد؛ زیرا دستاورد شعری که امروزه می‌خواهیم، علیه طبیعت و علیه خودش و علیه

### اشاره

متنی که در ذیل می‌آید، ترجمه گزیده‌ای از کتاب *قضايا الشعر الحديث*، نوشته نویسنده و ناقد عرب، جهاد فاضل، است که شامل گفت‌وگوها و مصاحبه‌هایی با ۲۸ شاعر و ناقد بزرگ معاصر جهان عرب، از جمله احسان عباس، عبدالوهاب بیاتی، امل دنقل و ... است و با در بر گرفتن دیدگاه‌ها و گرایش‌های مختلف نقدی، منبعی حائز اهمیت برای مطالعه و بررسی شعر معاصر عرب به شمار می‌رود. این متن، مصاحبه نویسنده کتاب با شاعر معاصر سوری، نزار قبانی، است که البته در دهه ۸۰ انجام گرفته است و پدیده شعر معاصر را در آن دوره و قبل از آن بررسی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: نزار قبانی، شعر عربی

نظام شعری است.

نظام شعری را ذکر کردم؛ زیرا هر حرکتی که نظام خاص خود را ندارد، ناچار سرانجامش سقوط است. این درست است که حرکت شعر عرب یک انقلاب است و وظیفه انقلابها لغو همه نظام‌هاست؛ ولی هر انقلاب حقیقی، نظام خود را به همراه دارد، و الا یک انقلاب سست و ازدست‌رفتنی است. یک انقلاب واقعی، چه سیاسی چه شعری، باید تصویری از آینده داشته باشد؛ زیرا هر شکلی، نظمی دارد و بدون این نظم، انقلاب و قصیده به هرج و مرج و کلیشه و رکاکت تبدیل می‌شود.

■ **تهاجم تمرکز یافته‌ای علیه شعر شما صورت می‌گیرد. به نظر شما علت آن چیست؟ و پاسخ شما به آن چیست؟**

حملات، جزئی از جسم من شده است؛ به طوری که به آن معتاد شده‌ام و آنها را احساس نمی‌کنم. از سال ۱۹۴۴ تاکنون

من شعرهایم را بر سطحی از مس افروخته می‌نویسم و میان دندان‌های اژدها زندگی می‌کنم و این مکان، نشانی دائمی من شده است و جز آن نشانی دیگری ندارم. ادبیات حقیقی، ادبیاتی تصادمی است. ادبیاتی که زندگی‌اش را در برابر خطرهای بیمه می‌کند و خواهان در سلامت ماندن است و به حقوق بازنشستگی خود قانع است، ارزشی ندارد. ارنست همینگوی می‌گفت که نویسنده واقعی همان است که در خط فاصل میان زندگی و مرگ قرار می‌گیرد و انتخاب دیگری ندارد. هنگامی که می‌خواهی یک جهان جدید بر ویرانه‌های جهان قدیم تأسیس کنی، تمام درویشان علیه تو

راهپیمایی می‌کنند؛ زیرا تو روزی آنها را قطع کردی و خیمه‌های آنان را سوزاندی. درگیری من با درویشان ادامه دارد. درویشان دیروز منقرض شدند؛ اما درویشان امروز لباس مدرنیسم را به تن می‌کنند و به دروغ، پلاکاردهای چپ‌گرا به دست می‌گیرند و واژه‌های مدرنیسم و پیشرفت و واقع‌گرایی اشتراکی را به کار می‌برند؛ در حالی که آنها قادر به تفاهم با یک کارگر یا کشاورز نیستند. این درویشان نیز نابود می‌شوند؛ زیرا آنها جنبشی علیه عقل و علیه طبیعت اشیاء و علیه خودشان هستند. آنها کاملاً از جهان خارج منزوی شده‌اند و در منطقه انعدام وزن شناورند و همچون اهالی کهف به زبانی نامفهوم سخن می‌گویند. آنها در محاصره هستند و مورد تاراج کامل قرار گرفته‌اند؛ زیرا واحد پول شعری آنها فاقد ارزش است. آنها آتش را به خورشید شلیک می‌کنند؛ زیرا خورشید آنها را برملا می‌سازد.

■ **آیا از نقد آزرده‌خاطر می‌شوید؟**

سیلی، روی دیگر بوسه است و تاریخ شعری من بر این بازی تناقض‌ها بنا شده است؛ زیرا من تا زمانی که سنگ به شیشه پنجره‌ام نخورد، احساس زنده بودن نمی‌کنم. در چنین لحظه‌ای،

احساس می‌کنم که جرعه شعری‌ای که به مردم دادم، با جریان خون آنها شروع به سازگاری نموده و زلزله‌ای که درون خود نگه داشته بودم، به آنها منتقل شده است. هنگامی که قصیده‌ای را منتشر می‌کنم و به خاطر آن سنگباران نمی‌کنند، احساس بیماری می‌کنم و حرارت بدنم بالا می‌رود. در جهان سوم، ناسزا گفتن به شما به معنی شکست شما نیست؛ بلکه به معنی موفقیت شماست. نقد، یک مدرسه است و شاعر همواره دانش‌آموزی خواهد بود که فارغ‌التحصیل نشده و به دانش و تحصیلات بیشتر نیاز دارد. زمانی که شاعر خود را دایره‌المعارف شعر بداند، با او و شعرش خداحافظی کن. اما اکثر نقدهای عربی نوعی تراوش‌های قبیله‌ای است که بیش از آنکه در ارتباط با بینش و بصیرت باشد، مرتبط با غریزه و انفعال است. نقد به طور کلی در جهان عرب، کشتارگاهی همچون بقیه کشتارگاه‌های سیاسی و طایفه‌ای است؛ خطرناک‌ترین انواع اسلحه و کتیف‌ترین آن در آن به کار می‌رود.

نمی‌خواهم کسی تصور کند ما هوادار سکون و ثبات هستیم؛ چون سکون اشیاء، مرگ آنهاست؛ و یا اینکه خواهان پرستش بت شکل یا دیدگاه یا زبان هستیم. در عین حال، خواهان سستی و ضعف و جدایی کامل از همه چیز به بهانه طی کردن و پیش رفتن نیستیم.

مدرنیسم به این معنی نیست که تمامی لباس‌هایمان را در دریا بیندازیم و لخت و عریان شویم؛ بلکه مدرنیسم آن است که دائماً یک روش جدید شنا در دریاهای جدید پیدا کنیم.

زبان شعر، شرکتی است که تمامی ملت عرب در آن دارای سهام یکسان هستند و نمی‌توان این شرکت را یک‌طرفه فسخ کرد؛ چون در این صورت شرکت و همگی شعرای آن ورشکست می‌شوند.

■ **شروط مدرنیسم در شعر چیست؟ آیا به نظر شما رو آوردن به جریان‌های معاصر، به تنهایی برای خلق یک شاعر بزرگ کافی است، یا اینکه قبل از هر چیز باید ادراک قدیم و سنتی را بکشیم؟**

این اشتباه است که تصور کنیم برای اینکه سخن جدید پدید آید، باید جنایت قتل علیه گذشتگان مرتکب شد؛ چنین تصویری، از تاریخ یک مقبره یا کشتارگاه می‌سازد و در پایان هیچ‌کس نجات نمی‌یابد. نوگرایی یک صف بسیار طولانی است که در آن شعرا در جایی که تاریخ تعیین می‌کند، قرار می‌گیرند و در این صف کسی قادر به فریب دیگری یا اشغال مکان کسی نیست؛ زیرا تاریخ به دقت مراقب این صف است و رتبه‌های شاعران را به‌خوبی می‌شناسد و به کسی اجازه تقلب و حمله‌گری نمی‌دهد. شاعر بزرگ از عدم و نیستی و تصادف ساخته نمی‌شود. تصادفات



# نثر

تحولات آن، به نظر می‌رسد که قصیده نثر جوابی مناسب برای بیان نیازهای عصر باشد. با وجود تمام تحولات و تکان‌ها و زلزله‌هایی که فکر عربی در این دوره با آن روبه‌روست، پیش‌بینی می‌کنم که قصیده نثر، قصیده آینده خواهد بود؛ زیرا شجاع‌تر و آزادتر است.

■ سخن شما درباره قصیده نثر، همه را به آزمودن آن تشویق می‌کند. آیا از دادن چنین فتوایی نگران آینده شعر نیستید؟

آینده شعر در ورود به ماجراجویی است؛ نه نشستن بر زمین قناعت و اطمینان. هر کار بزرگی با ماجراجویی همراه بوده است؛ نبوت ماجراجویی است؛ انقلاب ماجراجویی است؛ عشق ماجراجویی است؛ کشف آمریکا ماجراجویی است و نوشتن قصیده بزرگ‌ترین ماجراجویی است. من از اینکه قصیده شب‌ها به تنهایی بیرون رود، نگران نمی‌شوم؛ ولی نگران آن هستم که پشت درهای بسته بماند و ترشیده شود. من علیه محبوس کردن قصیده‌ها هستم؛ همان‌گونه که علیه محبوس کردن زنان هستم. باید به قصیده آزادی گردش داد؛ همان‌طور که به زنان باید چنین آزادی را داد. آزادی ترسناک نیست؛ بردگی است که ترسناک است.

در ضمن، وجود برخی از دغل‌های شعری که هر چند گاه ظاهر می‌شود و همین‌طور برخی از دغلکاران، که همچون جلبک بر زمین ظاهر می‌شوند، دلیل کافی برای شک کردن به آزادی یا اعلام حکومت یا ممنوعیت مطلق کلام نیست. حکومت نظامی در ادبیات همواره زیانبار بوده است. من نیز نه به خود اجازه می‌دهم و نه می‌توانم مدال قصیده نثر را دور بیندازم به بهانه آنکه بدعت است یا بی‌بن و ریشه و یا یک شکل غریبه و نامشروع و اینکه تاریخ ادبیات ما آن را نمی‌شناسد.

تاریخ ادبیات ما تئاتر را نمی‌شناخت؛ ولی کسی نگفته که تئاتر عربی، غریبه و نامشروع است، چون سابقه‌ای در میراث ادبی ما ندارد. نقاشی و مجسمه‌سازی که دائماً در خیال انسان عرب با کفر و حرام عجین شده بود، امروزه نه کفر به شمار می‌رود و نه حرام؛ پس چرا قصیده نثر را قصیده‌ای خارج از قانون بدانیم؟ شاید اعتراضی به نام‌گذاری آن باشد؛ ولی نام‌گذاری‌ها چه اهمیتی دارد؟ مهم این است که گونه‌ای از نوشتن منتشر شده است و نویسندگان و خوانندگان خود را دارد. در زمین گونه‌هایی از گیاهان و گل‌ها می‌روید که هیچ‌کس اسم آنها و شرایط به وجود

ممکن است سر میز قمار رخ دهد؛ اما در شعر هرگز. این شاعر نیست که عظیم بودن یا نو بودن یا مهم بودن خود را تعیین می‌کند؛ بزرگی و نوآوری و اهمیت شاعر را شعور عمومی تعیین می‌کند و دادگاهی مردمی که نه رشوه را می‌پذیرد و نه باج می‌گیرد، حکم را صادر می‌کند و فقط این دادگاه مردمی می‌تواند شاعر را به قله عزت یا پشت میله‌های زندان بفرستد و بر این اساس، ۹۰٪ از شاعران نوگرا راهی زندان می‌شوند.

■ نظر شما درباره قصیده نثر و اینکه ریشه‌هایی در میراث ادب عربی قدیم دارد، چیست؟

قصیده نثر اصطلاحی جدید برای مفهومی قدیمی است. این قصیده از زمانی که انسان درک کرد یک عبارت ممکن است به ده‌ها شکل احتمالی گفته شود، وجود داشت. احتمالات نثر نهایی ندارد و از جمله این احتمالات، قصیده نثر است که ریشه‌های آن را در کتاب‌های آسمانی، همچون سوره مریم، سوره الرحمن، سوره‌های کوتاه قرآن و در نشید /الأناسید و مزامیر داوود می‌بینیم. من شخصاً قصیده نثر را بیگانه با میراث ادبی خود و یا بیگانه با توانایی زبان عربی که قدرت شکوفایی در میلیون‌ها احتمال را دارد، می‌بینم.

در عصر لیبرالیسم تندرو و خشم و تعصب آن و ملالت و

این شاعر نیست که عظیم بودن یا نو بودن یا مهم بودن خود را تعیین می‌کند؛ بزرگی و نوآوری و اهمیت شاعر را شعور عمومی تعیین می‌کند و دادگاهی مردمی که نه رشوه را می‌پذیرد و نه باج می‌گیرد، حکم را صادر می‌کند و فقط این دادگاه مردمی می‌تواند شاعر را به قله عزت یا پشت میله‌های زندان بفرستد و بر این اساس، ۹۰٪ از شاعران نوگرا راهی زندان می‌شوند

این شاعر نیست  
که عظیم بودن  
یا نو بودن  
یا مهم بودن  
خود را تعیین  
می‌کند

# تاریخ ادبیات

آمدنشان، یا ویژگی‌های فیزیولوژیک آنها را نمی‌داند؛ ولی زمین اعتراضی علیه آنها ندارد؛ بلکه آنها را به زندگی و سرنوشتشان می‌سپارد. اگر قادر به سازگاری با خاک و آب و هوا باشند، زنده می‌مانند و زندگی می‌کنند، وگرنه می‌میرند. من نمی‌توانم قصیده نثر را به خاطر بی‌مانند بودنش در ادبیات محکوم کنم.

این نظریه، تشابه ادبیات را به کارخانه ریسندگی تبدیل می‌کند که فقط یک نوع پارچه تولید می‌کند. ابداع، همان خارج شدن از تشابه است و قصیده‌های عربی تا ابد نمی‌توانند همچون بخشنامه‌های دولتی از ماشین استنسیل بیرون آیند. قصیده نثر بیرون آمدن از ماشین استنسیل را نپذیرفته است و به این علت به آن احترام می‌گذارد. چرا با خواندن نمونه‌های مبتدلی که تازه‌بالغان و نوعاشقان به صفحه ستون خوانندگان در مجله‌های هفتگی می‌فرستند، علیه قصیده نثر حکم صادر می‌کنیم؟ این مقیاس، نقد عادلانه‌ای نیست.

اگر بخواهیم منصفانه عمل کنیم، باید قصیده نثر را به گونه‌ای که انسی الحاج و محمد ماغوط و توفیق صایع و جبرا ابراهیم جبرا نوشتند، بخوانیم. در آن صورت، خواهیم دید که قصیده نثر، ما را در برابر احتمالات نامحدودی از آزادی قرار می‌دهد و صدها گزینه در اختیارمان می‌گذارد. فکر نمی‌کنم شاعری باشد که از بهره‌مند

## تاریخ ادبیات ما تئاتر را نمی‌شناخت؛

ولی کسی نگفته که تئاتر عربی، غریبه و نامشروع است، چون سابقه‌ای در میراث ادبی ما ندارد. نقاشی و مجسمه‌سازی که دائماً در خیال انسان عرب با کفر و حرام عجین شده بود، امروزه نه کفر به شمار می‌رود و نه حرام؛ پس چرا قصیده نثر را قصیده‌ای خارج از قانون بدانیم؟

تاریخ ادبیات  
نمی‌تواند  
نگفته‌های ادبی  
عربی و عربی

شدن از آزادی به تنگ آید. پیشگویی من درباره آینده قصیده نثر، با بلندپروازی‌های انقلابی انسان عرب هماهنگ است. همان گونه که انسان عرب از شروط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خود به تنگ آمده، طبیعی است که از شروط زبانی و بیانی خود نیز به تنگ آید. نوشتن قصیده در بحر طویل، به معنی آن نیست که من از ناسیونالیسم عربی دفاع می‌کنم، و نوشتن قصیده آزاد، به معنی ضدیت با آن نیست. چه بسیار قصیده‌های موزونی که توطئه‌ای واقعی علیه وطن بودند و چه بسیار قصیده آزاد که شأن و اعتبار وطن را بازگرداندند.

خانم کسی است که قصیده‌ای کوچک‌بازاری بنویسد؛ اگرچه برای فلسطین یا جنگ اکبر باشد. پس باید از ربط دادن ملی‌گرایی و نوشتن به روش خلیل بن احمد خودداری کرد؛ زیرا ممکن است که من بدون پوشیدن ردای نابغه ذبیانی و یا بستن سربند فرزدق، ملی‌گرا باشم.

## ■ وزن و قافیه چطور؟

وزن و قافیه، دو شرط حتمی در عمل شاعرانه نیست؛ این دو ایستگاه انتخابی است؛ هر که بخواهد در کنار آنها توقف کند، آزاد است و هر که نخواهد، می‌تواند به سفرش ادامه دهد، بدون آنکه زندان مانع او گردد. مهم این است که فراغ ناشی از نبودن وزن و قافیه، با چیزی مثل موسیقی پر شود. اگر شاعر جایگزینی چون موسیقی کلام را خلق کند، با احترام و فروتنی تمام به او گوش می‌سپاریم. ما پایبند الگوی موسیقی تاریخی یا آواز تاریخی یا ارکستر خلیل بن احمد نیستیم؛ میکروفون در دست شاعر است؛ هیچ پیش‌شرط تحمیلی علیه آزادی او وجود ندارد. تنها آرزوی ما این است که به روشی قانع‌کننده بسراید و با هواداران و زمانه خود همراه باشد.

■ آیا به نظر شما شعر برای افراد خاص است یا عامه مردم؟ مختص به نخبگان است یا مردمی است؟

شعر، پارکی عمومی است که درب آن به روی کودکان و زنان و پیران و فقرا و افراد ساده و درویشان به طور شبانه‌روز باز است؛ باشگاه خصوصی نیست که افراد دارای کارت‌عضویت و لباس شب و یا افراد ماهر در بازی بیلیارد اجازه ورود به آن را داشته باشند.

شعر با اونا سیس و آغاخان و روکفلر دادوستد ندارد؛ اینها از یک

# نماز قیام

شعری‌ام هرگز. هنگامی که بیروت مؤنث را می‌نوشتیم، دود از حلق و منافذ پوستم خارج می‌شد و ظاهرم شبیه به ظاهر واگنی سوخته در بیابان‌های سیبری یا صحرای الریح‌الخالی بود. در پشت سر خود، همه واگن‌ها را سوخته می‌دیدم؛ واگن‌هایی مخصوص بورژواها و واگن‌هایی مخصوص کارگران و پرولتارها و واگن‌های ویژه خواب و ویژه فقر و سل و کم‌خونی. فاجعه عمومی بود و بیروت در همه واگن‌ها می‌مرد؛ درجه یک و درجه سه. و برای اولین بار درمی‌یافتم که در رابطه با مرگ، نظام طبقات جایی ندارد. به این دلیل، سخن آنهایی که گفته‌اند نگاه من، نگاهی سیاحتی است، مضحک است؛ زیرا گردشگرها معمولاً به شهرهایی که خرابی آنها را برگرفته و مرگ در آنها ساکن است و اشباح در آنها جولان می‌کنند، نمی‌روند؛ آنها به هانولولو و کابری و پالما و لاس‌فیکاس می‌روند؛ آنها به برج ایفل می‌روند؛ نه برج البراجنه و یا برج حمود. با این حال، هر خواننده‌ای کتاب را همان گونه که می‌خواهد، تفسیر می‌کند. شعر با هزار و یک روش خوانده می‌شود و با هزار و یک روش تفسیر می‌گردد و از اینجا اهمیت شعر و عظمت آن دریافت می‌شود. شعر، دری گشوده بر روی همه

لایه فلزی که شعر توانایی شکافتن آن را ندارد، ساخته شده‌اند. شعر با اکثریتی که طعم عشق و گریه، گرسنگی، رؤیاهای، انقلاب، مبارزه، پیروزی و شکست، طعم دعا و نماز و طعم ترانه سر دادن را چشیده و هر شب میان نان و کتاب سفری دارند، دادوستد می‌کند. شعر، شعر من، ۱۵۰ میلیون عرب است که با تمام حروفی که به تصویر می‌کشیم، به آنها رو می‌کنم و اگر یکی از آنها کم شود، من غمگین و بحران‌زده می‌گردم.

## ■ آیا واقعاً معتقد هستید که شعر بدون وزن وجود دارد؟

همه گنجشکان نِت موسیقی را نمی‌شناسند و عروض، شرط اساسی برای نوشتن شعر نیست. من فکر می‌کنم که منظور سعید عقل از کلمه وزن، نظامی خاص مربوط به میزان و ترازوی مورد اعتماد دولت، مثل کیلو و رطل و من نیست؛ بلکه منظورش حضور نوعی آهنگ یا موسیقی در قصیده است که آن را از مقاله روزنامه یا تحقیق علمی یا کنفرانس دانشگاهی جدا کند. سابقاً سعید عقل در شعر و نثرش از وزن‌های سنتی گریخت و نِت موسیقی خود را خلق کرد. ترکیب جمله سعید عقل، حتی هنگام سخن گفتن دارای تالیفی آهنگین است. این بدین معنی است که خود زبان نیز امکانات آهنگین نامحدودی دارد. بحور ۱۶ گانه‌ای که شاعر عرب از ۱۵۰۰ سال پیش در آن غوطه‌ور است، بحوری زیبا با رنگ آبی است؛ ولی اگر شاعر شنا در سواحل ریفرای فرانسه و فلوریدا را تجربه کند، آیا زبان کرده است؟

■ بعضی‌ها در دیوان اخیر شما، تقدیم به بیروت مؤنث یا عشق، اوج عاطفه و مصیبت زندگی را به خاطر از دست دادن شهری محبوب دیدند و بعضی دیگر نگاه یک گردشگر را. این قصاید را کی و کجا و چگونه به نظم کشیدید؟  
دوست ندارم کلمه «به نظم کشیدم» را به کار ببرم؛ عبارت «فریاد زدم» را ترجیح می‌دهم.

سخن درباره بیروت مؤنث، سخنی عادی و آرام و عاقلانه و متوازن با تسلسلی منطقی نیست که همچون یک معادله ریاضی یا نظریه‌ای از نظریات ارسطو به نظر آید؛ ارسطو در این مجموعه و در مجموعه‌های شعری دیگر من حضوری ندارد. با این شخص معامله نمی‌کنم؛ نه به دیدارش می‌روم و نه به دیدارم می‌آید. شعر، یک کار جنون‌آمیز است که ضرورتی برای توجیه یا عذرخواهی به خاطر آن نمی‌بینم. معمولاً به خاطر موضع‌گیری‌های عاقلانه‌ای که از من سر می‌زند، عذرخواهی می‌کنم؛ اما به خاطر جنون

ادونیس اصرار دارد که نقش معلم و نذیر را بازی کند و من حس می‌کنم که او گرفتار

چنین نقشی شده است و حتی قادر به

استعفا یا عقب‌نشینی نیست. مفرد با صیغه

جمع، همان «لزوم مالایلم» معاصر است

ادونیس اصرار دارد که نقش معلم و نذیر را بازی کند و من حس می‌کنم که او گرفتار چنین نقشی شده است و حتی قادر به استعفا یا عقب‌نشینی نیست. مفرد با صیغه جمع، همان «لزوم مالایلم» معاصر است

# نظریات

دخالت نمی‌کنم؛ او فرماندهی کوشا و پرکار و بلندپرواز است. چنین ویژگی‌هایی در وی قابل تردید نیست؛ ولی احساس می‌کنم او به همان اندازه که به تفکر نظریه‌پردازی و تجربیدی و آموزشی نزدیک می‌شود، از منطقه شعر دور می‌گردد و بعضی وقت‌ها حس می‌کنم ادونیس متعمد خیانت به کودکش می‌شود تا ظاهر یک بالغ را داشته باشد و یا ظاهر کاهن‌مآبانه‌اش را حفظ کند. به طور خلاصه، ادونیس شاعری است بزرگ که تصمیم گرفته است از سرزمین شعر کوچ کند تا بر سرزمینی از فلز بایستد.

## ■ آیا خاطرات خود را نوشته‌اید؟ یا خواهید نوشت؟

شعر من دفتر خاطرات من است. هنگامی که به این شعر مراجعه می‌کنم و آن را بر صفحات ده‌ها کتاب به طور پراکنده می‌بینم، احساس می‌کنم که همه رازهای کوچک و رسوایی‌های بزرگم در این شعر حضور دارد؛ به‌گونه‌ای که دوستداران جمع‌آوری اسرار یا پیگیری رسوایی‌ها، منبعی مورد اعتمادتر از آن نمی‌یابند که به آن مراجعه کنند.

من نه پرونده‌های سرّی دارم و نه شماره تلفن زنانی که شناختم. همگی زنان در شعر من ذوب می‌شوند؛ همانند خورشید که در آب‌های دریا ذوب می‌شود. من خیلی شبیه به شعرم هستم و هر که بخواهد مرا بیاید، باید مرا در مجموعه شعرهایم جست‌وجو کند، که آن نشانی همیشگی من است. اما اگر منظور از نوشتن خاطرات، ثبت اعترافات من باشد، در حال حاضر رغبتی به اعتراف در برابر کسی ندارم؛ نه دادگاه‌ها از نظر من معنایی دارند و نه قضات آن؛ تنها شعر است که برای من معنا دارد.

## ■ آیا عقیده شما درباره زن عرب نسبت به ربع قرن پیش

تغییری پیدا کرده است؟

زن عرب دگرگون شده و مرا نیز دگرگون کرده است؛ او باهوش‌تر شده و عشق من به او متمدنانه‌تر شده است؛ او از قفس خارج شده و من از بدویتم. مهم این است که من تغییر کنم؛ مرد تغییر کند. زن چهره دیگر من است؛ اگر با او همچون گل رفتار کنم، عطرش را به من می‌بخشد و اگر همچون قربانی با او رفتار کنم، خونس بر لباسم جاری می‌شود و اگر او را کنیزی به شمار آورم، سقوط خواهد کرد و مرا نیز با خود ساقط خواهد کرد. هیچ زن آزادی نیست، مگر با بودن مرد آزاد.

پی‌نوشت

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب.

دیدگاه‌ها و اجتهادهاست و ماده‌ای نامحدود برای جدل. با این حال، قسمت مهم کتاب تقدیم به بیروت مؤنث، مقدمه نثری است که به مثابه پلی اصلی برای حمل کل کتاب است و قصاید بعد از مقدمه، همچون قطعات دکوری، در درجه دوم اهمیت هستند. شاید بعضی وقت‌ها سخت باشد که شاعر به برتری نثر خود بر شعرش اعتراف کند؛ با این حال، من با وجدانی آسوده به این حقیقت اعتراف می‌کنم.

■ هنوز شعر شما از گسترنش و اهمیتی برخوردار است که هیچ شعر عربی معاصر دیگری از آن برخوردار نیست. آیا این شما را راضی می‌کند؟

رضایت، قبری مرمی و زیباست و سکونت در قبر مرا خشنود نمی‌سازد. رضایت خاطر شاعر از خود، به منزله سقوط در سکون و خواب‌آلودگی است و اگر بعضی‌ها شکوه شاعری را در خواب‌آلودگی و تکیه زدن بر یک صندلی راحتی می‌بینند، من آن را در بیداری و اضطراب و راهپیمایی بر سطحی از فلز گذاخته می‌بینم. قصاید قدیمی من مثل لباس‌های قدیمی من است؛ نمی‌توانم تا پایان زندگی‌ام آنها را در کمد لباس خود نگه دارم و یا اینکه برای همیشه آنها را به تن کنم. احساساتم همچون جسمم، نیازی دائمی به لباس‌های جدید دارند.

■ آیا دیوان اخیر ادونیس با عنوان مفرد با صیغه جمع را خوانده‌اید؟ نظر شما درباره چنین شعری چیست؟

ادونیس اصرار دارد که نقش معلم و نذیر را بازی کند و من حس می‌کنم که او گرفتار چنین نقشی شده است و حتی قادر به استعفا یا عقب‌نشینی نیست. مفرد با صیغه جمع، همان «لرزم مالایزم» معاصر است. ادونیس سعی دارد رتبه ژنرال را در شعر مدرن حفظ کند، با علم به اینکه سربازانش او را درک نمی‌کنند؛ و ظاهراً ژنرال ادونیس غرق در علم نظری نظامی شده است، بیش از آنکه پیروزی در میدان یا شکست برای او اهمیت داشته باشد. آخرین باری که ادونیس را دیدم، به او گفتم کاری برای سربازانت انجام بده؛ برنامه‌ها و نقشه‌های شعری‌ات آنها را سردرگم کرده است؛ سرباز می‌خواهد فرمان تو را اجرا کند؛ ولی حتی قادر به دیدن تو برای اجرای دستور نیست. ژنرال طبق عادتش خندید و گفت که یک ژنرال بزرگ، برنامه‌های سرّی‌اش را برای سربازان شرح نمی‌دهد و با آنها در نمی‌آمیزد و سخن نمی‌گوید. البته من در برنامه‌های ادونیس و تاکتیک‌های او